

این خروس‌ها تخم‌گذارند!

۲ شهریور ۱۳۹۳ ساعت ۱۹:۰۵

یکی از خاطراتی که رهبر معظم انقلاب برایم تعریف کردند، این بود که بارها پدرم را در کوچه و خیابان دیده بودند و بعد از سلام و احوال‌پرسی متوجه شده بودند که در دست او زنبیلی پر از مهمات و اسلحه است و او با خونسردی کامل آنها را با خود جابه‌جا می‌کرد.

دوم شهریور ماه سالروز شهادت مبارز نستوه شهید سید علی اندرزگو است. حجت‌الاسلام سید مهدی اندرزگو، فرزند این شهید بزرگوار خاطراتی را به نقل از رهبر انقلاب درباره‌ی آن شهید بازگو کرده است:

من در زمان مبارزات پدرم خیلی کوچک بودم و نکات چندانی در یادم نمانده است. هرچه می‌دانم، از مادرم یا از یاران پدر شنیده‌ام. بیشترین چیزی که در خاطرم مانده، مسافرت‌ها و سختی‌هایی است که در راه مبارزه تحمل می‌کردیم. دستگیری پدر ما برای ساواک بسیار اهمیت داشت و برای دستگیری او جایزه‌های سنگینی تعیین کرده بودند. برداشت آنها این بود که اگر او را شهید یا دستگیر کنند، روند مبارزه‌ی مردم بسیار کندتر خواهد شد. به همین منظور در ساواک بخش ویژه‌ای را اختصاص داده بودند برای دستگیری این شهید بزرگوار. همه‌ی این‌ها نشان از اهمیت بسیار بالای حضور شهید اندرزگو در بهبود روند مبارزه‌ها دارد.



عمده‌ی فعالیت شهید اندرزگو در مبارزه با رژیم غاصب پهلوی عبارت بود از واردات اسلحه و تأمین اسلحه‌ی مورد نیاز مبارزان و نیز وارد کردن اعلامیه‌های امام رحمه‌الله به داخل کشور. حاج احمد قدیریان هم که اخیراً به رحمت خدا رفت، برای من نقل کرد سلاح‌هایی که شهید اندرزگو از افغانستان وارد می‌کرد، در اوایل انقلاب بسیار به درد خورد و همه‌ی آنها در کمیته و جاهای دیگر مورد استفاده قرار گرفت.

منزل ما در مشهد با منزل حضرت آقا چند کوچه بیشتر فاصله نداشت. در خاطر دارم که شهید اندرزگو برای این عزیزان کلاس آموزش اسلحه گذاشته بود؛ برای حضرت آقا، شهید هاشمی‌نژاد و آیت‌الله واعظ طبسی. البته من خاطراتی را در این مورد از زبان رهبر معظم انقلاب شنیده‌ام. حضرت آقا می‌فرمودند: شهید اندرزگو شب‌ها دیروقت به منزل ما می‌آمدند و با هم جلسه داشتیم و در مورد مسائل مختلف با هم صحبت می‌کردیم.

* این خروس‌ها تخم گذارند!

یکی از خاطراتی که رهبر معظم انقلاب برایم تعریف کردند، این بود که بارها پدرم را در کوچه و خیابان دیده بودند و بعد از سلام و احوال‌پرسی متوجه شده بودند که در دست او زنبیلی پر از مهمات و اسلحه است و او با خونسردی کامل آنها را با خود جابه‌جا می‌کرد. پدرم بارها ما را هم هنگام جابه‌جایی مهمات با خود می‌برد تا این عملیات شکلی عادی‌تر به خود بگیرد. البته ما این‌ها را بعدها از زبان حضرت آقا شنیدیم و آن زمان متوجه نمی‌شدیم.

از حضرت آقا شنیدم که: یک روز آقای اندرزگو را در بازار «سرشور» مشهد دیدم که با یک موتور گازی می‌آمد. موتور را که نگهداشت، دیدم چند خروس در عقب موتور خود دارد. از او درباره‌ی خروس‌ها پرسیدم، جواب داد که این خروس‌ها استثنایی‌اند و تخم می‌گذارند! حضرت آقا فرمودند زنبیل را که کنار زدم، دیدم زیر پای خروس‌ها پر از نارنجک و اسلحه است.

شهید اندرزگو در شهریور ماه ۱۳۵۷ و در ماه مبارک رمضان به شهادت رسید، ولی ما تا زمان پیروزی انقلاب و ورود امام به ایران که بهمن ماه بود، از این حادثه خبر نداشتیم. روزی که امام وارد کشور می‌شدند، ما تلویزیون را نگاه می‌کردیم و منتظر بودیم که ایشان هم همراه امام باشند و با ایشان وارد کشور شوند. حضرت امام به کشور آمدند و در مدرسه‌ی رفاه مستقر شدند، فرمودند خانواده‌ی آقای اندرزگو را پیدا کنید، من دوست دارم آنها را ببینم. ما به دلیل مبارزات پدر و تحت تعقیب بودنش همواره در حال نقل مکان از شهری به شهر دیگر بودیم. به همین دلیل هیچ‌کدام از اطرافیان امام نشانی ما را نداشتند، اما خود امام در آخرین دیدار پدر ما با ایشان، شنیده بودند که ما در مشهد ساکن هستیم. این شد که آیت‌الله طبعی و دیگر دوستان ما را پیدا کردند و خدمت امام بردند.



* خبر شهادت پدر را امام رحمه الله دادند

یاد دارم زمانی که در تهران و مدرسه‌ی رفاه خدمت امام رسیدیم، ایشان دو برادر کوچک‌تر من را -یکی هفت‌ماهه و دیگری دوساله- روی پاهای خودشان نشانده و ما را مورد تفقد و مهربانی قرار دادند. ایشان پس از کمی مقدمه‌چینی خبر شهادت پدر را به ما دادند. بعد از شنیدن خبر شهادت پدر، مادرم طبیعتاً بسیار دگرگون و ناراحت شدند. حضرت امام هم برای مادر ما از حضرت زینب سلام‌الله‌علیها و صبر ایشان مثال زدند و او را به صبر و بردباری نصیحت فرمودند. سپس برای ما دعا کردند و من هنوز هم که هنوز است، تأثیرات دعای امام را در زندگی خودم می‌بینم.

امام به مادرم فرمودند برای این که راحت‌تر باشید، به تهران بیایید. ما همگی در تهران متولد شده بودیم و بعدها در دوران مبارزات

پدر به شهرهای مختلف رفته بودیم. به هر ترتیب ما به تهران آمدیم و بعد از آن در مناسبت‌های مختلف خدمت امام می‌رسیدیم و از رهنمودهای ایشان استفاده می‌کردیم. امام می‌فرمودند: همان شبی که این روحانی مبارز به شهادت رسید، خبر شهادتش را برای من تلگراف کردند و من به شدت از این موضوع ناراحت شدم و غصه خوردم که ما محروم ماندیم از نعمت بزرگی مانند شهید اندرزگو که تجربه‌های گرانبهایی در مبارزات داشت.

در دوران ریاست‌جمهوری و رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای هم بارها با ایشان دیدار کردیم. عکسی که حضرت آقا در آن حضور دارند، مربوط به سالگرد شهادت شهید اندرزگو در سال ۱۳۶۱ یا ۱۳۶۲ است که خدمت ایشان رسیدیم. در عکس، آن پیرمرد پدربزرگ پدری من است که همراه ما آمده بود.

آدرس مطلب :

<https://www.cafetarikh.com/news/۲۷۸۹۶/این-خروس-اینها-گزارند-تخم-ها-خروس-این>